

بررسی هنر نبوی بر اساس نظریات تولستوی

ابراهیم رنجبر

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز

Email: ranjbar87@gmail.com

چکیده

اسلام آخرین و اصولاً کامل‌ترین دین آسمانی است. بدیهی است که رسول این دین کامل‌ترین فرد انسانی و آراسته به فضایل و خصال نیکو و پسندیده است. هدف این جستار استفاده از معیارهای هنر از دیدگاه لئون تولستوی برای تبیین هنر دینی در رفتارهای حضرت رسول (ص) است. روش پژوهش قیاسی - تحلیلی است، یعنی با استفاده از معیارهای نو به بررسی نهج البلاغه پرداخته‌ایم که لطیف‌ترین آینه تجلیگاه سیمای حضرت رسول است. دلیل این قیاس این است که صاحب نهج البلاغه واقف به بطانۀ رسول و ادامه دهنده راه او بود و دیگری هنرمندی متفکر و داستان نویس و مسیحی اما منصف و عاقل است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که معیارهایی که تولستوی برای هنر، یعنی برجسته کردن احساس عمیق و فطری دینداری، بر شمرده است، در رفتارهای حضرت رسول - چنان که در نهج البلاغه ترسیم شده - سابقه وسیعی دارد.

واژه‌های کلیدی: رسول اکرم، هنر، تولستوی، نهج البلاغه.

۱. مقدمه و هدف

قرآن کریم به مناسبت‌های متعدد سیمای روشنی از خاتم النبیین^۱، حضرت محمد بن عبدالله، ترسیم کرده است. نخستین صفتی که مادر اوصاف پسندیده وی است، این است که او برگزیده خداست. خداوند تعالی او را به تخصیص و اعطای علم و حکمت برگزیده است: «أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۲ یعنی علم او علم الهی است. علم اعطا شده به او در عبادات و کردارهای انسانی وی تجلی می‌یابد: کردارهای فردی و جمعی. در کردارهای فردی در قرآن کریم به سخت‌کوشی در عبادت دعوت شده است: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»^۳ «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ»^۴. در کردارهای جمعی، وجود او یک جنبه عام دارد و آن هم این است که معیار راه رسیدن به بندگی خداست؛ زمانی که خواص در حیرت انتخاب راه درست به سر می‌برند و عوام تابع نیازهای فرودست زندگی خویش‌اند، او الگوی برتر برای هر دو گروه معرفی شده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۵. یکی دیگر از خصال پسندیده وی که زمان و مکان را در هم نوردیده است، رافت عام (اعم از اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی) بر مومن و غیر مومن است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ

۱- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (قرآن، س الاحزاب، ی ۴۰)

۲- قرآن، س نساء، ی ۱۱۳؛ «کتاب و حکمت بر تو نازل کرد، و علمی به تو تعلیم داد که خودت از راه آکساب هرگز آن را نمی‌آموختی» (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۲۵/۵)

۳- قرآن، س مزمل، ی ۴۱؛ «شب را برای نماز به پا خیز الا کمی از آن را» (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۹۴/۲۰)

۴- قرآن، س اسراء، ی ۷۹؛ «قسمتی از شب را پس از خوابیدن بیدار باش و به قرآن یعنی نماز مشغول شو، نمازی که زیادی بر مقدار واجب توست» (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۹۴/۲۰)

۵- «یکی از احکام رسول خدا و ایمان آوردن شما این است که به او تاسی کنید هم در گفتارش و هم در کردارش.» (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۴۳۱/۱۶)

رَجِيم»^۶ یکی از نتایج طبیعی رافت و شفقت بر نوع انسان، اعم از مومن به خدا و غیر مومن، تخلق عملی به خوی نیک، تواضع برای نیازمندان و بخشش به ایشان است. این هر سه صفت در قرآن از اوصاف پیامبر ذکر شده‌اند.^۷ قدم نهادن در هر دو راه و به مقصد رسیدن و رساندن پیروان، کاری طاقت‌فرساست. لذا در قرآن به صبر و بردباری^۸ دعوت شده است.

شان علمی و اجتماعی و اخلاقی پیامبر اسلام که در عرفان اسلامی، جایگاه بی‌نظیر دارد، خصوصاً در عرفان عرفایی مثل عین‌القضاء نمود انسان کامل^۹ است، فراتر از آن که بتوان به او مثل دیگر انسان‌ها نگریست لذا هنرمند شمردن کسی که در قرآن اسوه‌ای کامل و در عرفان منبع فیض الهی است، به منزله کاستن از قدر و منزلت و کمال او در حد بسیار زیاد است اما هیچ کمالی خالی از جوهر هنر نتواند بود و کمال نبوی از این اصل بدیهی مستثنا نیست. هنر را در وجود پیامبر و کلام و سنن او باید به طرز جست که متفاوت با تمام شیوه‌های جستاری در حق هنرمندان است. رسول اکرم (ص) نه تنها در عصر خود و در دوست و دشمن بلکه در اغلب هوشیاران و خردمندان و حکیمان نوع آدم در قرون آتی آثاری برجای گذاشت که جهانی را تکان داد و جهانی از نوع دیگر ساخت.

رابطه یاران و عاشقان پیامبر اسلام (ص) از نوع رابطه استاد و شاگرد، مالک و مملوک و مستغنی و مستمند نیست بلکه از نوع رابطه مراد و مرید است که جز جاذبه‌ای محض و ناملوس از جانب مراد و ارادتی پاک و کاملاً معنوی از جانب مرید، چیزی در میان نیست و این جاذبه و گرایش متحلی و مستحکم به جوهری ناملوس است که از آن، گاه به به سبب تنگنای توانایی زبان به هنر یاد کنند. جستن نفس این جوهر نفیس در وجود نبی نامقدور ولی جستن آثار آن در کلام و سنن نبی بسیار آسان است و هدف این جست‌وجو رسیدن به سرچشمه هنر محض یعنی نیرومندترین احساس انسانی (احساس نیاز به دین) است.

به تصریح کتب دینی و و پیروان آن‌ها و حتی به تصریح و اشاره عرفا، انبیا سازندگان بنیادهای اعتقادی و تکیه‌گاه‌های آسمانی انسان‌اند و همین بنیادهای اعتقادی مایه‌ها، مؤلفه‌ها و مصالح بنیادی افکار، مکاتب و شیوه‌های حیات مادی و معنوی آنان محسوب می‌شوند و در طول تاریخ بشر بدون تکیه‌گاه آسمانی یا تکیه‌گاهی به نحوی محو و مبهم که ریشه در اعماق جان و لایه‌های پنهان مغز و خیالات و رؤیاهای انسان داشته باشد، نبوده است، حتی اگر رؤیاهای ماورای مادی خود را در سنگ و چوبی بجوید که خود ساخته است. انبیا سرچشمه‌ها و تکیه‌گاه‌های معنوی راستین، والا و مطلق را به انسان‌ها نموده‌اند تا آن جا که فطرت آدمیان به راستی سخنشان گواهی داده و با حقیقت مطلق که انبیا مسیر آن را نموده‌اند، احساس یگانگی، صمیمیت و انطباق کرده است.

حضرت محمد (ص) و به تعبیر قرآن کریم، خاتم النبیین، زمانی مبعوث شد که تمام ادیان آسمانی به ظهور پیوسته و عمر خود را به پایان برده و در میان پیروان خود در کیفیتی که از نظر پیروان صادقشان مقبول نبود، رواج داشتند. شاید به همین دلیل هم بود که نتوانسته بودند در میان امم بعد از خود اثری مقبول بگذارند و در نتیجه مردمان زیادی به پرستش اصنام و توت‌ها و

۶- قرآن، س توبه، ی ۱۲۸، هان ای مردم! پیغمبری از جنس خود شما مردم بیامده که از اوصافش یکی این است که از خسارت دیدن شما و از نابود شدن‌تان ناراحت می‌شود، و دیگر این که او در خیرخواهی و نجات شما چه مؤمن و چه غیر مؤمن حریص است و این که او نسبت به مؤمنین رؤوف‌تر و رحیم‌تر است. (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۵۵۹/۴)

۷- رک. قرآن، س آل عمران، ی ۱۵۹ و س انبیا، ی ۱۰۷، س قلم، ی ۴، س الاعراف، ی ۱۹۹.

۸- رک. قرآن، س نحل عمران، ی ۱۲۷.

۹- در نگاه عین‌القضاء حضرت محمد مصداق حقیقی «انسان کامل» است (و محمد، یا حقیقت محمدی که چیزی در تقابل ظهور جسمانی و خاکی آن است، نخست به عنوان اصل و مرکز روح بخش جهان آفرینش و روح حیات همه اشیا و در مرحله دوم به عنوان واسطه عنایت الهی معرفی می‌شود و منبعی است که خداوند شناخت خویش را از رهگذار آن بر پرستندگان خود، افاضه می‌کند و عطایای الاهیه را به وسیله او بدیشان ارزانی می‌دارد. لذا حقیقت محمدی مقصود و علت غایی آفرینش است (رک. عین‌القضاء، ۱۳۹۲: ۱۲۷ و نیکلسون، ۱۳۹۲: ۱۰۸-۱۰۹ و نصیری، ۱۳۸۴: ۸۷)

تابوها و دیگر تکیه‌گاه‌های معنوی و اعتقادی سست و بی‌اساس و نامعقول روی آورده بودند و مردمان اعم از اهل کتاب و غیر آنان، در حالتی شبیه ظلمت که حاصل آن گمراهی و سرگردانی و تحیر و سیاهی و فساد روزگار بود، به سر می‌بردند. در چنین عصر و محیطی مردی که برای تبلیغ و رسالت دینی نو که نقطه اتمام تمام ادیان و مکاتب است، مبعوث شده تا بنیادی استوار و همه‌زمانی و همه‌مکانی بگذارد، باید از هر حیث کامل و بی‌عیب و نقص باشد تا بتواند از عهده بنیان‌گذاری چنین عظمتی برآید. بدین جهت وجود چنین مردی نمی‌تواند خالی و عاری از جنبه‌های و زمینه‌های هنرهای والا باشد. در چنین مقام و مقالی بحث از هنر نبوی، یقیناً بحث از یکی از شاخه‌های هنر نیست مانند شاعری، نگارگری، مجسمه تراشی و امثال این‌ها که هر یک از این‌ها بسیار خردتر از شأن رسولی جهانی است که قرآن کریم او را رحمه للعالمین خوانده است بلکه باید گفت هنر نبوی باید چنان وسیع، عمیق و مؤثر باشد که سرچشمه و راه‌نمای تمام این گونه‌ها باشد به سوی معالی و خوبی‌ها و سازندگی‌ها، به نحوی که کلا و جزاً در خدمت بشر برای هدایت به سوی سعادت باشد که مطلوب تمام افکار و عقول سالم و متعالی بشری اعم از دینی و فلسفی است. سنن و سیر و رفتارهای پیامبر با توجه به تأثیراتی که داشته‌اند، نمی‌تواند خالی از هنر باشند. چون هر معنایی که از ذهنی بر می‌خیزد و بر ذهنی چنان اثر می‌گذارد که آن را به تحرک و تبعیت و احساس یگانگی بر می‌انگیزد، به نحوی رگه‌هایی از جوهری را در خود دارد که اصطلاحاً بدان هنر می‌گویند. پیامبری که بتواند جهان را تکان دهد، قطعاً عاری از هنر نیست.

بامداد اسلام ترکیبی است از یک حماسه و یک تراژدی چون «مردی حماسه آفرین به هنگام خویش برخاست و یک تنه دنیایی را تکان داد» (زرین کوب، ۱۳۶۲: مقدمه). حال و مقال چنین مردی اگر عاری از هنر باشد، نمی‌تواند چنین تأثیر عظیمی را بر مردمان عمدتاً امی و نافرهیخته بگذارد و هیچ تراژدی و حماسه‌ای بدون محوریت هنر وجود پیدا نمی‌کند. در آثار و سخنان هنری نوعی لطافت، صمیمیت، سیالیت، کلیت و قابلیت ادراک همگانی هست که بر مخاطب به آسانی و عمیقاً اثر می‌گذارد تا آن جا که بین هنرمند و مخاطب احساس اتحاد و یگانگی ایجاد می‌شود و مخاطبان راستین رسول، مهربان‌ترین و مطیع‌ترین یاران او محسوب می‌شوند و این دلیل واضحی است که حال و مقال رسول (ص) قوی‌ترین و پاک‌ترین و اصیل‌ترین جوهر هنر را در خود دارد. بی‌جهت نیست که تا حال اغلب متفکران از عظمت حیات وی سخن گفته‌اند. به دلیل همین گونه سائقه‌ها نگارنده بر آن شد که هنر نبی را با استناد به تجلی سیمای وی در **نهج البلاغه** و اثر سودمند و اصیل **تولستوی** موسوم به «هنر چیست»، بررسی کند.

۱.۱. تئوری و پیشینه تحقیق

ماهیت هنر با جنبه‌های مختلف وجود و زندگی انسان اعم از تعقل، تخیل، احساس لذت، احساس اعتبار، قدرت اجتماعی، منزلت فرهنگی و امثال این‌ها ارتباط دارد. منشا هنر کاملاً شناخته شده نیست. عقل، ذهن، روح، احساس، خیال، ممارست و قدرت معنوی می‌توانند منشا هنر باشند. علاوه بر این‌ها، کلمه هنر به سبب داشتن تاریخ طولانی، در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و هنری معانی بسیار گسترده و متنوع داشته و دارد و یکی از نمادهای پندارین انسان است. لذا دنیایی دیگر و برداشتی نوین از دریافت گیتی است و یکی از ابزارهایی است که انسان برخی از سرچشمه‌های حقایق را در آن می‌جوید. برخی از هنرمندان تلاش می‌کنند که جهانی را ارائه دهند که به گمان آنان والاتر از دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم. گاهی هنرمند برخی از مفاهیم و ارزش‌های مألوف و احتمالاً مقدس جامعه را در هم می‌ریزد و مفاهیم جدیدی را بنیان می‌گذارد و به آنها ارزش نوین می‌بخشد. هنرمندان

در تلاش است به چیزهایی که در نظر او، در دنیای واقعی، بی‌نظم و آشوب‌زده است نظم بخشد. هنرمند در پی تأیید تمام واقعیت‌ها نیست بلکه سعی می‌کند باورهای مردم را مورد بازنگری و تغییر و تحول قرار دهد. البته به شرطی که انسان را در تفسیر معنی وجود خویش یاری دهد و از حیاتی ژرفتر برخوردارش سازد. در طول کارکرد هنر بسیار بیشتر از این‌ها بوده است. با همه این‌ها تولستوی در مورد منشا و ماهیت و کارکرد هنر نظر خاصی دارد. از نظر او منشا هنر در بعد اعتقادی انسان وجود دارد و ماهیت آن احساسی در انسان است که با اعتقاد او به خدا ارتباط دارد و کار هنرمندی اصیل است که خود احساس نیرومند عبودیت داشته باشد و بتواند به خوبی آن را انتقال دهد. بدین لحاظ رفتارهای حضرت رسول از دید تولستوی قابل بررسی است ولی تا حال در این زمینه تحقیقی صورت نگرفته است و لذا این تحقیق بدون پیشینه است.

۲. بحث و نتایج

برای معرفی سیمای روشن حضرت رسول (ص) در **نهج البلاغه**، صاحب این اثر محیط و مردمان عصر وی و پیش و پس آن را فشرده و گزیده معرفی کرده است. پیش از بعثت او مدت‌های مدید از بعثت انبیا گذشته بود و مردمان در ایام فترت بعثت انبیا به سر می‌بردند. خرافه و خودکامگی همه جا را فرا گرفته بود. مردمان در خرافه غرق بودند و مکر و فتنه و فساد جهان را فرا گرفته بود. برگ‌های درخت حیات به زردی گراییده بود و از ثمر حیات خبری نبود. آب حیات انسانی به زمین فرو رفته بود و نشانه‌های هدایت فرسوده شده. مردمان زیر پرچم‌های گمراهی سینه می‌زدند و جهان زشتی‌ها را به مردم ارائه می‌کرد. مردمان فتنه می‌درویدند و مردار می‌خوردند و وحشت و اضطراب و تیغ بر درون و برون حکم می‌راندند (نهج البلاغه، ۳۸)

در چنین ایامی که فتنه و فساد همگان را پایمال می‌کرد، مردمان روی زمین به فرقه‌ها، طایفه‌ها، امم و دسته‌های متعدد و متفاوت و اغلب مخالف، تقسیم شده بودند. هواها و هوس‌ها و امیال و آرزوهای متعدد و متفاوت داشتند. خشم‌ها و شهوت‌های فردی و گروهی بر جامعه حکم می‌راندند. هر کس در پی هوای خویش گام برمی‌داشت و به راهی می‌رفت که خلاف راه دیگران بود. حکیمان و فرزنانگان از قهر و جبر جامعه لب فرو بسته بودند و جاهلان و گمراهان عزیز و مکرم می‌زیستند و فرمانشان جاری بود (همان: ۵). رشته دین سست و گسسته گشته بود و کسی به دین ایمان یقینی و مستحکم نداشت. هر کس از راهی می‌رفت که خلاف راه دیگری و حاصل آن اختلافات قومی و فکری و جنگ‌های بی‌حاصل بود. گروهی خدا را چون خود می‌پنداشتند و گروهی شرک می‌ورزیدند و حتی گروهی وجود او را انکار می‌کردند (همان: ۴). کمتر کسی می‌توانست خود را از مضایق گمراهی برهاند و آن هم که چنین توفیقی حاصل می‌کرد، به ندرت می‌توانست راه راست و حقیقت مطلوب را بشناسد. اکثریت مردمان راه را از چاه باز نمی‌شناختند و در سرگردانی جهل و عصبیت متحیر بودند. در معونت شیطان به سر می‌بردند و کسی راه ایمان به خدا را نمی‌شناخت (همان: ۵). اقوام عرب نیز از این جهل و تشمت و تحیر مستثنا نبودند. بدترین دین را داشتند و در بدترین مکان به سر می‌بردند چنان که جز صخره‌های صما و مارهای اصم یاوری نداشتند. در چنان محیط سخت و خشن ناگوارترین آب و بدترین طعام‌ها را می‌خوردند و در عین حال خون همدیگر را می‌ریختند و خویشاوندان خود را طرد می‌کردند و بت می‌پرستیدند و گناهان را ارزش‌های حیات خود محسوب می‌داشتند (همان: ۱۴) در میان آنان کسی نبود که بتواند نامه‌ای بخواند یا ادعای نبوت و دریافت وحی کند اما وقتی که پیامبر اسلام مبعوث شد، عرب‌ها به دشمنی با او برخاستند (همان: ۵۱) و برای نبرد با او زمام مرکب‌ها را رها ساخته با تازیانه به پهلوی آنها می‌زدند تا این که از دورترین نقطه دشمنی خود را در برابر او قرار دادند (همان: ۱۲۱).

امت اسلام اندکی پس از رحلت رسول اکرم اوضاع و احوالی بهتر از امم پیش از وی ندارند. کژی‌ها و زشتی‌ها و پستی‌ها از ایام خلافت خلفای بنی‌امیه وسیع‌تر و شدیدتر و آشکارتر می‌شود. خلفای بنی‌امیه، خصوصا گردانندگان دستگاه معاویه چنان ستم می‌کنند که ستمشان به خیمه‌های دور و نزدیک می‌رسد و فسادها و سوء تدبیرشان مردمان را متحیر و سرگردان می‌کند تا آن جا که گروهی باید برای دینشان وعده‌ای برای دنیایشان بگیرند. حرام‌ها را حلال می‌کنند و نالایق‌ها را به جای مردمان لایق بر می‌گزینند. تخم فساد و تباهی و فسق و فجور می‌کارند و در دریای فساد چنان غوطه می‌خورند که هیچ شباهتی به امت محمد ندارند (همان: ۴۸ و ۵).

علما و بزرگان دین و جامعه ثروت را دوست می‌دارند و داشتن دین را منتی بر خدا می‌دانند و با وجود این انتظار رحمت او دارند. از شوکت خدا نمی‌هراسند و حرام او را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌آلود، حلال می‌شمارند (همان: ۸۱). از ترس جان و مال خود لب از گفتن سخن حق می‌بندند و در خانه می‌نشینند و هم‌نشینی با حرم خود را به سختی‌ها و ارزش‌های حاصل از خصومت با مدعیان دروغین و حاکمان گمراه ستمگر و کوشش‌های میدان جنگ ترجیح می‌دهند و ادعا را به جای عمل به کار می‌گیرند چنان که می‌توان گفت دروغ بر رسول خدا می‌بندند و دعاوی خود را به جای حقایق پیام وی ترویج می‌کنند (همان: ۸۱). عوام جامعه از ترس جان و مالشان چون بندگان می‌زیند، یعنی به ظاهر تملق می‌گویند و در باطن بدگویی می‌کنند (همان: ۴۸) و در نتیجه چنان به پستی گراییده، بدی‌ها و پستی‌ها را به جای ارزش‌های اصیل اسلامی می‌پذیرند که وضع برای مرد بصیر و راستین قابل تحمل نمی‌شود. در میان آنان حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و یقین و گمان در هم می‌آمیزد چنان که به رسول خدا دروغ می‌بندند تا به مقاصد خود برسند (همان: ۱۲۹).

انتساب به رسول خدا را دوست می‌دارند و بدان فخر می‌فروشند اما خاندان رسول را ضایع می‌کنند. از شنیدن و گفتن سخن حق بیم و پرهیز دارند و ضد ارزش‌ها را به جای ارزش‌های دین اسلام می‌پذیرند تا آن جا که شراب را با نام نبید و رشوه را با نام هدیه و ربا را با نام تجارت حلال تلقی می‌کنند (همان: ۲۸ و ۸۱) و سختی‌های راه دین را به آسانی‌ها و تن آسانی‌های حاصل از گمراهی‌ها می‌فروشند.

برخی از مقدس‌مآبان جاهل (مانند خوارج) چنان دینداری و دفاع از دین می‌کنند که دیندار بصیر و تابع و مدافع حقایق راستین دین اسلام، همداستانی با آنان را جاری مجرای کفر و انکار حقانیت رسول اکرم و شهادت به رسالت او وحدانیت خدا می‌داند (همان: ۲۵).

در چنین دوره‌ای از حیات اجتماعی مسلمانان، چیزی گمنام‌تر از حق و هویداتر از باطل، فراوان‌تر از دروغ و تهمت در حق خدا و رسول، یافت نمی‌شود. بازاری کاسدتر از بازار قرآن وجود ندارد به شرطی که آن را درست تلاوت و تفسیر کنند و کالایی رایج‌تر از قرآن وجود ندارد به شرطی که آن را از معنای اصیلش تحریف می‌کنند. نیکی‌ها پنهان و بدی‌ها آشکار است. حاملان قرآن آن را به کنار می‌گذارند و حافظانش آن را فراموش می‌کنند و قرآن و اهلش تبعید می‌شوند. به ظاهر همه نسبت به قرآن و اهل آن اظهار محبت می‌کنند اما در حقیقت با آن دو دشمنی پنهان و عملی دارند. مردمان پیشوای قرآن می‌شوند نه قرآن پیشوای آنان. از قرآن جز کاغذ و کتابت چیزی نمی‌ماند و صدق نیکوکاران به ناراستی تفسیر می‌شود. آن گاه بادهای اختلافات از جوانب وزیدن می‌گیرند و غبار هواهای مخالف همه جا را تاریک می‌کند. شمشیرهای آخته در تاریکی غبارهای هوس‌ها برق می‌زنند و به جایی می‌خورند که نباید بخورند و به جایی که باید بخورند، نمی‌خورند (همان: ۷۶).

خطاکار از مصلح بازشناخته نمی‌شود و حساب یک فرد را جدا از مکتب او نمی‌دانند و از تشخیص دو هویت مجزا عاجزند (همان: ۶۶). از جنگ برادران به ظاهر مسلمان، در دین خدا عوجاها به وجود می‌آید و شبهات و تأویلات وارد دین اسلام می‌شوند (همان: ۶۳). در چنین جامعه‌ای هر کس راست‌گوتر و به حقایق دین نزدیک‌تر و در حق آن مدافع‌تر باشد، مغضوب‌تر، رانده‌تر و مظلوم‌تر است. به همین جهت امت اسلام به خصومت با خاندان رسول اسلام بر می‌خیزند و برای مخالفت با آنان، از دین تفسیرها

و تأویل‌های خلاف حقیقت ارائه می‌کنند (همان: ۲۸). این امت با این اوصاف با امت رسول در زمان وی که یاران وفادار او محسوب می‌شدند، مخالفت‌ها و تفاوت‌های اساسی دارند چنان که گویا از دین و یاران رسول اسلام هیچ اثری بدیشان نرسیده است و به عبارت دیگر گویا در این میان هیچ رسولی مبعوث نشده است و امت اسلام بدتر از امم پیش از ظهور اسلام می‌شوند (همان: ۴۷). در این جامعه مرد بصیر واقف به حقایق دین و پای بند به اصول و فروع آن و مایل به گسترش آن در میان مردمان، نه می‌تواند وضع موجود را تحمل کند و نه می‌تواند چشم بر زشتی‌ها و کژی‌هایی که در حال رواج یافتن و گسترش‌اند، بر بندد و چنان است که گویی ریگ در چشمانش مانده است و تضاد حقایق اسلامی را با واقعیت‌های موجود که به نام اسلام گسترش می‌یابند، دیده، از درد و غم می‌نالند ولی سخنش شنونده‌ای راستین و مؤثر ندارد که برای قلع و قمع بدی‌ها شمشیر بردارد. بنابراین چنان است که گویی استخوان در گلویش مانده و راه نفسش را بسته است (همان: ۱۴). با وجود این می‌داند که اگر سکوت و قعود کند، نسبت به اسلام و راه محمد کفر ورزیده است و اگر سکوت را بشکند و لب به ارشاد بگشاید، شمشیرهای مخالف از شش جهت علیه او آخته می‌شوند و بقایای اسلام را پاره پاره می‌کنند و او باید با قلت طرف داران اسلام، به جنگ برخیزد (همان: ۲۲).

ایام حیات رسول در زمان بعثت و رسالت مانند آتشی نورافشان است در دل تاریکی که چهار طرف آن را تاریکی‌ها فرا گرفته است و این آتش با رحلت رسول اکرم به خاموشی می‌گراید و طولی نمی‌کشد که حرارت آن به سردی می‌گراید و بقایای آن به خاکستر بدل می‌شود و این تراژدی زمانی اتفاق می‌افتد که آل رسول به کلی مظلوم و مطرود و مقتول می‌شوند. در زمان بعثت و رسالت رسول، اصحاب راستین او در تنگنای سختی‌های صدر اسلام با موهایی آشفته و چهره‌هایی غبار آلود، قائم‌اللیل‌اند. روی بر خاک می‌نهند و از وحشت رستاخیز چون شعله‌های شمع می‌لرزند و اشک برگونه‌هایشان جاری می‌شود (همان: ۴۷). در پیش رسول و پیام او کاملاً مطیع و صادق و فعال‌اند. برادران و پسران و پدران خود را در راه حق، می‌کشند و از هر مصیبت یا شدتی که وارد می‌شود، انگیزه‌ای برای تقویت ایمان خود پیدا می‌کنند و از برکت چنین ایمان مستحکمی، سرها را بیش‌تر در پیش خدا و رسول او برای تسلیم فرود می‌آورند، فرمان خدا را بیش‌تر می‌برند و دردها را آسان‌تر تحمل می‌کنند و راستی‌ها و حقایق را هر روز بیشتر رواج و ترقی می‌دهند (همان: ۱۲). از برکت وجود آنان در کنار رسول گرامی مدینه‌الرسول آرزوهای مبلغان ادیان و عقول برتر را که در آثار پیشینیان در مدینه‌های فاضله انعکاس یافته بود، به عرصه‌ی ظهور می‌گذارد و مدینه فاضله‌ای بی‌عیب و نقص در عالم واقعیت- نه در عالم اذهان جویندگان حقایق- پیدا می‌شود.

چنان که از مقایسه اوضاع حیات آدمی در دو برهه پیش و پس ایام رسالت رسول اکرم و همچنین از بطن و متن واقعیات موجود در زندگی انسان‌ها بر می‌آید، آدمی کمتر می‌تواند با اصل و حقیقت مستقیم و اصیل دین زندگی کند، بلکه اغلب به سوی هوس‌های خود گرایش دارد و این هواها و هوس‌ها احکام دین را غل و زنجیر آزادی‌های خود تلقی می‌کنند چون در قریب به اتفاق آدمیان قوای خشم و شهوت بر قوه‌ی عقل چیرگی دارند؛ تا آدمی معجون خشم و شهوت در بطن خود دارد، کمتر ممکن است که از راه ادیان خارج نشود و از فرمان الهی تخطی نکند. پیامبری که بتواند در میان اصحاب خود چنان سنتی نهاد که خشم و شهوت مقهور قوه عقل و هوا و هوس مقهور فرمان حق و اختلافات قومی و فردی مبدل به وحدت و ایثار شود، باید انسانی کامل و بی‌عیب و نقص و دور از سهو و خطا باشد و هیچ کمالی خالی از جوهر هنر نتواند بود، البته غرض هنر اصیل است.

«برای این که هنر اصیل را دقیقاً تعریف کنیم، پیش از همه لازم است که بدان مانند یک وسیله‌ی کسب لذت ننگریم بلکه هنر را یکی از شرایط حیات بشری بشناسیم. آن‌گاه که به زندگی چنین نگریم، ناگزیریم که هنر را یکی از وسایل ارتباط میان انسان‌ها بدانیم. هر یک از محصولات هنر این نتیجه را دارد که گیرنده‌ی تأثیر آن محصول هنری، با به وجود آورنده‌ی هنر و با تمام کسانی که در عصر او، پیش از او و یا بعد از او همان تأثیر را گرفته‌اند و یا خواهند گرفت، رابطه‌ی خاصی پیدا می‌کند» (تولستوی، ۱۳۷۳: ۵۴).

بدون شک رسول اکرم در یاران خود چنان اثری نهاد که توانست مداین فاضله‌ی مطلوب حکیمان را مصداق عینی بخشیده، عملی کند و یارانش را چنان تربیت کرد که از تمام جلوه‌های خشم و شهوت خود گذشتند و در پی کسب حقایق والا سر سپردند. علاوه بر یاران، «آل محمد اساس دین و ستون یقین‌اند و میزان اسلام راستین و راه روشن محمد به شمار می‌روند. همگان باید خود را با آن میزان بسنجند. اهل افراط به سوی آنان برگردند و اهل قصور و سستی باید خود را بدانان برسانند. آنان به راستی می‌توانند وارثان و جانشینان رسول اکرم باشند» (نهج البلاغه، ۱۳۶۹: ۵). بلافاصله باید افزود برای آیندگان نیز «رسول اکرم پیشوای جویندگان راه راست و چشم بینای عاشقان هدایت و چراغی با نور فروزان و شهابی با پرتو ساطع است و به آتش فروزانی می‌ماند که برق آن چشمان عاشقان را به سوی خود می‌خواند» (همان: ۴۶). اگر آن «رابطه خاصی» که مورد نظر **تولستوی** و محصول هنر است، در وجود رسول نبود، بعید بود که بتواند در یاران و خاندان و دیگر عاشقان حقایق در ایام آتی، چنین اثری داشته باشد و بدیهی است که هنر از هر دستی که باشد، در همگان موثر نیست بلکه در مردمان خاصی مؤثر می‌افتد، مردمانی که علاقه یا استعداد درک آن را داشته باشند.

هنر موهبتی فطری و آسمانی است که استعداد و اسباب ابداع و عرضه آن را خداوند در وجود بشر نهاده است برای این که انسان موجودی مرموز و مدنی بالطبع است و بدین جهت جلوه‌های هنر یکی از ضروریات حیات اجتماعی انسان است. ابداعات هنری مانند کلام می‌تواند مفاهیم معقول و فلسفی را بیان کند اما آن جا که کلام از بیان حقایق و عواطف و ایجاد برخی ارتباطات مطلوب باز می‌ماند، هنر و جلوه‌های آن به یاری انسان می‌آید و ارتباطات فلسفی و عاطفی را مستقیم‌تر و ممکن‌تر و تأثیر و تأثر را در جریان ارتباط بیشتر و عمیق‌تر می‌کند.

علاوه بر قرآنی که پیامبر حامل آن برای بشر است، کلام رسول مطابق عقل و فطرت آدمی است و شایع است که خاندان وی نقل کرده‌اند که اگر سخنی از ما به گوش شما رسید که با عقل و کتاب خدا مخالف بود، آن را دور اندازید و مطابقت کلام نبی با قرآن، به معنی مطابقت آن با عقل و نهایتاً با فطرت سالم آدمی است.

اگر هنرمند در پی انتقال دادن احساس و عاطفه‌ای باشد که خود آن را تجربه نکرده است، نمی‌تواند بر دیگران مؤثر واقع شود و البته باید هنرمند برای انتقال احساسی که تجربه کرده است، احساس ضرورت شدید بکند تا آن جا که بدون انتقال آن آرام و قرار نگیرد (تولستوی، ۱۳۷۳: ۵۵ و ۱۶۸). از تأثیر کلام رسول می‌توان ادعا کرد که معانی والا و مقرون به حقیقت را خود احساس و ادراک می‌کند و می‌کوشد به نحوی آن احساس نیرومند را انتقال دهد و از این اشتراک احساس و ادراک تأثیر کلام به وجود می‌آید و شاید یکی از علل تأثیر سخن رسول این است که برای انتقال علم خود احساس ضرورت شدید دارد و این احساس ضرورت امری حیاتی، واجب و مفید به حال کل آدمیان است و در حقیقت ضرورتی مربوط به فلسفه‌ی خلقت و حیات آدمی است نه مانند سخن هنرمندان و گویندگان دیگر برخاسته از شرایطی خاص و محدود در حصار زمان و مکان که قصد انتقال احساسات خود را دارند تا شاید اثری در گروهی بگذارد.

یکی از بنیادی‌ترین ویژگی‌های هنر و هنرمند اصیل و غیر مقلد آن است که احساس تازه، بدیع و نامکرر را انتقال دهد چنان که پیش از وی اتفاق نیفتاده است و این احساس هر چه نیرومندتر باشد، به همان اندازه از آرایه‌های فرعی بی‌نیازتر است مثلاً داستان **یوسف** در کتب مقدس، بدون آرایه نیز نیرومند و هنری اصیل است. آن گاه چنین احساسی، احساسات و عواطف ضعیف را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد (رک، تولستوی، ۱۳۷۳: ۱۱۹-۱۳۰ و ۱۶۶-۱۶۷).

یکی دیگر از دلایل هنری بودن سخن رسول این است که بر هنرها و خصوصاً اشعار عرب که در شاعری شهره‌ی جهان بودند، غالب شد و بیش از تمام آثار هنری شاعران و گویندگان مردمان خود و زمان‌های آتی را متأثر ساخت. در حقیقت رسول احساسات، معانی و مفاهیمی را انتقال می‌دهد که نو و غیر مقتبس و نامکررند و در عین حال با فطرت سالم آدمیان هیچ تضادی

ندارند اگر چه شاعرانه نیستند. غرض از شاعرانه، احساسات و ذوقیاتی صوری و خیالی است که در سخنان عاطفی پیشینیان بسامد بیش از حد یافته‌اند و برای مقلد آن‌ها ناشناس محسوب می‌شوند.

بدین ترتیب «هر هنری فی نفسه خاصیت متحد ساختن انسان‌ها را واجد است» (همان: ۱۷۶). به عبارت دیگر یکی از ویژگی‌های هنر ایجاد اتحاد است. بدین معنی که وقتی هنرمند احساسی را انتقال می‌دهد، دریافت کننده‌ی احساسات هنرمند، در عین حال که به سبب استنباط خود احساس استقلال و فردیت می‌کند، در تأثر از احساسی که دریافت کرده است، نه تنها با هنرمند بلکه با دیگر کسانی که آن را دریافت‌اند، حتی اگر برای لحظاتی باشد، احساس یگانگی و چه بسا احساس هم‌ذات‌پنداری می‌کند (همان: ۵۳-۵۹ و ۱۶۷).

سخن نبوی در انسان‌ها احساسات و اعتقاداتی را به وجود می‌آورد که افراد بشری را از راه عشق به خداوند و همونوع به سوی اتحاد بزرگ و روزافزون جلب می‌کند و مستعد اتحادی پایدار می‌سازد تا آن جا که نزدیک ترین و محبوب‌ترین شخصیت‌های خاندان خودش، در عشق الهی و در راه دین او از جان و مال و فرزندان خود می‌گذرند و تا هزاران سال بعد عاشقان الهی را با مرام او متحد می‌کنند.

خداوند وی را به حق رسالت داد تا بندگانش را از پرستش اصنام باز رهاوند و با دعوت خود فرقه‌های متخالف را از تشمت آرا و طرق، به وحدت و برادری و محبت فراخواند و آیین پر برکت حق را به آنان اهدا نمود و کفر و الحاد و شرک را برانداخت و از بندگی شیطان نجات داد و به بندگی رحمان رساند و همگان را به سوی حقیقتی والا فراخواند و از اتحاد اسلامی به عزت و استقلال و شوکت رساند و تاریکی حاصل از جهل را به نور هدایت و خویش‌شناسی مبدل کرد تا مسلمانان در سایه‌ی او حکومتی پایدار تشکیل دادند و قدرت‌های اطراف عالم را خوار کردند (نهج البلاغه، ۱۳۶۹: ۲ و ۷۴ و ۱۰۰).

یکی از ویژگی‌های هنر اصیل انتقال احساس کنجکاوی سیری ناپذیر در دریافت کننده‌ی هنر است. چون دریافت کننده از درک احساسات جدید، درصدد بر می‌آید که بر دامنه‌ی جست و جوی خود بیفزاید تا لذات بدیع‌تر از ادراکات جدیدتر کسب کند (تولستوی، ۱۳۷۳: ۱۶۶-۱۶۹). می‌توان گفت یکی از دلایل هنرمندانه بودن سخن رسول و در نتیجه یکی از علل تأثیر سخن وی، این است که در شنوندگان، کنجکاوی سیری ناپذیری را نسبت به مفاهیم تازه و والا، آسمانی و متناسب با فطرت ایجاد می‌کند و آن گاه هوشیاران و علاقه‌مندان را به سوی تعقل و تدبیر و تفکر و جست و جوی پیوسته و بیشتر می‌کشد. چون امثال آن را در سخنان نوابغ بشری شنیده‌اند. «در هر زمان تاریخی مشخص و در هر یک از جوامع بشری ادراک عالی‌تری از معنای حیات وجود دارد که افراد جامعه بدان دست یافته‌اند و این ادراک عالی‌تر، بزرگ‌ترین سعادت را که جامعه در تکاپوی تحصیل آن است، تعیین می‌کند. این ادراک **شعور دینی** یک عصر و جامعه معین است» (همان: ۱۷۰-۱۷۱). «همواره در هر جامعه‌ای شعور دینی وجود داشته است. شعور دینی همچون مسیر آب جاری است. اگر آب جریان داشته باشد، جهتی نیز برای جریان آن وجود دارد. اگر جامعه‌ای زنده باشد، در آن شعور دینی راه مردم و جهت آن را مشخص می‌کند. احساساتی که به وسیله‌ی هنر منتقل شده است، همیشه بر طبق این شعور دینی ارزیابی شده است... هنر احساساتی را نقل می‌کند که شعور دینی را در زندگی مردم تحقق بخشد، چنین هنری پیوسته... احترام فراوان یافته است (همان: ۱۷۱). «ترقی بشریت بی‌رهبری دین امکان پذیر نیست... خواه مردم تحصیل کرده... بخواهند یا نخواهند، باید وجود دین را، حتی در زمان ما، به عنوان راهنمای لازم ترقی بشر بشناسند (همان: ۱۷۳). «هنر تنها آن نیست که در تماشاخانه‌ها و کنسرت‌ها و نمایشگاه‌ها و ساختمان‌ها و مجسمه‌ها و شعرها و داستان‌ها می‌بینیم یا می‌شنویم یا می‌خوانیم. این‌ها بخشی ناچیز از آن هنری است که به یاری آن در زندگی خود و دیگران تأثیر می‌گذاریم بلکه سراسر حیات آدمی آکنده از هر گونه فرآورده‌ی هنری است. از لالایی‌های گهواره گرفته تا پیام‌های مذهبی که احساسات ناشی از وجد و شعور دینی را منتقل می‌کنند، هر یک به نوعی بهره‌ای از هنر دارد و این نکته بر خلاف میل متجددانی است که دایره‌ی هنر را بسیار

محدود و منحصر به زیبایی و لذت بخشی کرده‌اند». از طریق همین شعور دینی هنر خوب از هنر بد متمایز می‌شود و احساس و ادراک حاصل از این شعور است که مردمان سلیم الفطره را به سوی انبیا فرا می‌خواند (همان: ۱۷۰-۱۸۷).

لذت انسان حدودی دارد و این حدود را طبیعت و نیازهای آدمی تعیین می‌کند اگر دقیق‌تر و عمیق‌تر بنگریم، لذت از نوع جوهرهای وجودی نیست بلکه از عرضیات تابع است. بدین معنی که اغلب لذت‌ها مانند دفع شهوت جسمانی، خوردن، آشامیدن و تماشای مناظر زیبا از عدم‌ها و کمبودها و بیماری‌ها بر می‌خیزند مثلاً تا اوعیه‌ی منی آدمی به درد امتلا مبتلا نشود و تا آتش گرسنگی بر آدمی نهیب نزند، مجرای دفع شهوت و خوردن لذتی در پی ندارد و اغلب لذایذ از این زمره و منحصر به محدودیت طبیعت آدمی‌اند اما در مقابل لذایذ طبیعی، لذایذ معنوی مانند محبت و دینداری قرار دارند که از نوع جواهر وجودی‌اند نه تابع عرضیات جوهر آدمی. دریافت‌ها و عواطفی که از راه شعور و احساسات و ادراکات دینی حاصل می‌شوند، لذاتی عالی به آدمی می‌دهند که وابسته و موافق عقلند نه محصور در محدودیت طبیعت آدمی و چون عقل از عالم بالا است، دریافت‌های آن نیز باید از نوع معانی والا باشد و از این هماهنگی لذتی نامحدود و عالی نصیب انسان می‌شود. زندگی مردم عصر نبی قطعاً خالی از آن چه **تولستوی** از آن به شعور دینی یاد می‌کند، نیست و سخنان رسول هادی و اقتناع‌کننده‌ی این ادراک عالی یعنی ارضا‌کننده‌ی نیازها و جستارهای مربوط به شعور دینی مردمان حقیقت‌جو است و بدان جهت هرگز از مدارج عالی فرود نمی‌آید و فرسوده و دست‌سود زمان نمی‌شود. مدارج عالی هنر را در تعلیمات و سخنان رسول اکرم می‌توان جست. در حقیقت پیامبر اسلام با منضبط و شرعی کردن نیازهای جسمانی و آموختن راه‌های رفع و دفع آن‌ها از طرق عقلانی، هنر را از محدودیت‌های طبیعی رهایی بخشید تا شاهین هنر بتواند به معالی معانی والا پرواز کند و هنرمندان بتوانند آدمیان را از حصار لذات حاصل از بیماری‌ها و کمبودهای طبیعی نجات داده، به تماشای چشم‌اندازهای والا فرا خوانند و عموماً آدمیان بتوانند به درجات تزکیه و خویشنداری و فهم برتر برسند. حال آن که به اذعان **تولستوی** هنر معاصر مسیحیت نتوانسته خود را از تنگنای شهوات جسمانی برهاند. اثری هنری نیست که شهوات جسمانی و عریانی تن زنان موضوع اساسی و مهم آن نباشد، (همان: ۸۲-۸۸). به بیان دیگر دین ارزش‌های والای حیات آدمی و بیان حقایق والا و حتی ماورای عقول انسانی و دعوت به معالی تعلقات و عواطف و درجات والای سعادت است و به عبارت دیگر دین آدمی را به سوی حقیقت و زیبایی و روشنایی مطلق فرا می‌خواند که چه بسا اکثر آدمیان به سائقه‌ی عادت و رسوم اجتماعی و فطرت ابتدایی خود، بدون دعوت شارع، از آن محروم می‌مانند. برای حصول هدف دعوت انبیا، باید جوهر هنر جبلی گوهر رسول باشد تا بتواند در گفتار و رفتار تاثیر لازم را بگذارد و پس از انبیا باید هنرمندان توسط هنر آدمیان را با این حقایق والا آشنا کنند.

بدیهی است که غرض از جستن آثار هنر اصیل در سنت رسول با توجه به آرای **تولستوی** درباره‌ی هنر اصیل، والا و بی‌آلایش، نهادن وجود مبارک رسول گرامی در زمره‌ی هنرمندان نیست بلکه تأیید هنر و هنرمند اصیل با استناد به سنن رسول اکرم و حاصل این امر یافتن رگه‌های هنر در این سنن والا است و غرض این است که وجود کامل رسول و تاثیر خارق العاده‌ی حیات و کلام وی در خردمندان و هوشیاران نمی‌تواند خالی از جوهری باشد که موسوم و مصطلح به **هنر** است. سیمای کامل و گزیده‌ی رسول را می‌توان به اختصار در نهج البلاغه چنین وصف کرد: در کودکی شایسته‌ترین مخلوق، در کهولت نجیب‌ترین و کریم‌ترین و اخلاقش پاک‌تر از همه‌ی پاکان و باران کرم و فضلش از همه پاینده‌تر است. وجود مبارکش شاخه‌ای از درخت رسالت و نبوت است که در بهترین و شریف‌ترین مکان روییده و نجیب‌ترین شاخه‌ها را (عترت پاک خود را) به وجود آورده است. در حرم امن الهی و در کریم‌ترین خاندان بالیده و در فضل و کمال بی‌مانند است (نهج البلاغه، ۱۳۶۹: ۵۱ و ۴۶ و ۷۷). او بنده و ولی خداوند است و به همین سبب به شرف نبوت و رسالت مشرف شده است. رسالت او متضمن دینی صریح و دارای نشانه‌هایی روشن و صادق است. کتابی مسطور آورده است. نوری غالب و روشنایی‌ای فراگیر از جانب خداوند مقرون وجود و رسالت او است کارهای او روشن و بی‌ابهام است و می‌تواند تمام شبهات را کنار بزند و با آیات بین از جانب آفریدگار حجت را به اتمام رساند و مردم را از مخالفت با

خدا و کیفر آن بترساند (همان: ۵). راه و رسم او در طریق اعتدال، سنتش شاهراه هدایت، سخنش سرمایه‌ی دانش و داوریش عین عدالت است (همان: ۴۶). وعده‌ی خداوند را در حق بندگانش ایفا می‌کند و به اتمام و کمال می‌رساند. یعنی راه راست و دلایل قاطع و نشانه‌های خداوند را به مردم ارائه می‌کند و آنان را بیدار کرده، به سوی راه راست می‌خواند (همان: ۴۱/۱). خداوند توسط او نور به عالم می‌تاباند و پراکنده‌گی‌ها را به توحید مبدل می‌کند و ضعفا را بر جاه طلبان و زورمندان مسلط می‌سازد و مشکلات را آسان و ناهمواری‌ها را هموار می‌کند، (همان: ۱۳۱). با امانت تمام رسالت خدا را انجام می‌دهد و پرچم حق را به یادگار می‌گذارد، پرچمی که میزان حق است، یعنی آل نبی پرچم‌های حق و ستارگان هدایتند و خداوند با بعثت او و در سایه‌ی خاندان وی، نعمت خود را بر همگان تمام کرده است (همان: ۴۹ و ۵۲). دقیق‌ترین و ظریف‌ترین جزئیات احکام اسلام را مراعات و اجرا می‌کند... و با دشمنان دین می‌جنگد تا مردم را به منزل نجات و سعادت برساند و آنان را برای رسیدن به راحتی جاودان آماده کند. مظلومان توانا شوند و مردمان قابل هدایت، به چراغ وجود او راه هدایت را بیابند (همان: ۵۲ و ۶۶). در راه رضای حق در هر گونه شدت و ناراحتی فرو می‌رود و جام سختی‌ها را می‌نوشد، در حالی که دوستانش سست و دشمنانش صلب و مصمم اند (همان: ۱۲۱). در جنگ‌های شدید اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می‌دهد تا اصحابش از آتش شمشیر و نیزه مصون مانند (همان: ۱۴۶) خود را در حق نماز به تعب و مشقت می‌اندازد و اهل خود را مدام به نماز توصیه می‌کند و نفس خود را به صبر وامی‌دارد و در آن وعده‌ی بهشت الهی را می‌بیند (همان: ۱۲۵). اسوه‌ی کامل است در این که دنیا را بی ارزش و دل ناپستی بدانی، چون خداوند او را از زخارف و زیبایی‌های دنیا باز گرفت و از پستان دنیا جدایش کرد... بیش از حداقل از متاع دنیا استفاده نکرد و بدان تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا به وی عرضه شد اما از پذیرفتن آن ابا کرد... روی خاک می‌نشست و با تواضع همچون بردگان جلوس می‌کرد. با دست خویش کفش و لباسش را وصله می‌کرد، بر مرکب برهنه سوار می‌شد... از زرق و برق دنیا چشم پوشید و لباس گران بها نپوشید. او و نزدیکانش در دنیا گرسنگی‌ها کشیدند حال آن که خداوند دنیا را به آنان عرضه کرده بود (همان: ۸۴). چون برای تشریح حقایق آیین خدا برانگیخته شده است، قهرا اسوه‌ی کامل است و خداوند او را به ویژگی‌های خاص اخلاقی گرامی داشته و وجود مبارکش را به انواع دانش‌ها و کرامت‌ها و فضیلت‌ها و هنرها آراسته است (همان: ۹۸ و ۷۷).

این بنده و رسول خدا، صاحب تمام فضایل و کمالات و «مردی حماسه آفرین به هنگام خویش برخواست و یک تنه دنیایی را تکان داد اما پس از او به اندک زمانی حماسه‌اش در یک تراژدی پایان یافت: جاهلیت عرب که مرد حماسه آفرین آن را خرد کرده بود، در شکل خلافت اموی قوت گرفت و حماسه‌ی بزرگ اسلام را به یک فاجعه کشانید» بنابراین بامداد اسلام ترکیبی است از یک حماسه و یک تراژدی (زرین کوب، ۱۳۶۲: مقدمه). این حماسه و تراژدی که بی مقرونیت هنر حاصل نمی‌شود، از وفاداری و جان بازی یاران حکایت می‌کند. چون «پیامبر برای افرادی که دعوت او را می‌پذیرند، نوعی جاذبه، نوعی کشش و محبوبیت دارد که برای افراد دیگر ندارد. در واقع آن چه موجب جذب انسان‌ها به پیامبر می‌شود، نه فقط سخن او بلکه حقیقت وجود خود اوست. آن کس که با حقیقت... پیامبر نوعی تجانس و سنخیت دارد، در دایره‌ی کشش و جذبه‌ی پیامبر قرار می‌گیرد» (محقق داماد، ۱۳۸۵: ۴). در تمام این مباحثی که گذشت و در سخن اخیر که نقل شد، وجود هنر ناگزیر و بدیهی است هر چند اثبات آن به آسانی مقدور نباشد.

پیامبر اسلام منبع زیباییهای اخلاقی و معدن هنر است. هنر او از نوع فرم‌های زیبا نیست که سخنی عادی یا جوهری مادی بر آن آراسته شود بلکه از نوع معانی بلند و احساس‌های لطیف و اصیل متعلق به روح و فطرت آدمی است که شنیدن آن طبع آدمی را می‌نوازد و او را به شنیدن آن سخنان متمایل می‌کند. اصیل‌ترین منبع شناخت زمان و مکان و شخصیت پیامبر اسلام نهج البلاغه است. در این نوشته زمان و مکان و بخشی از شخصیت پیامبر را از نهج البلاغه معرفی کردیم و تاثیر شخصیت و سخنان او را در محیط و زمانش با نظریات تولستوی در مورد هنر سنجیدیم و اثبات شد که هنر اصیل صرفاً در قالب‌ها و فرم‌های مالوف عرضه نمی‌شود بلکه اصالت و برتری معنی و حسی که از گوینده به مخاطب منتقل می‌شود، در زمره هنر اصیل و بی‌پیرایه و فرسودگی ناپذیر و موثر بر اکثر اصحاب ذوق سلیم و عقل پخته به حساب می‌آید.

منابع

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی (این کتاب در ضمیمه کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه»، قم، دفتر نشر امام علی، منتشر شده است)، ۱۳۶۹.
۳. تولستوی، لئون؛ هنر چیست، ترجمه کاوه دهقان، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
۴. زرین کوب، عبدالحسین؛ بامداد اسلام، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۵. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه به فارسی محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۷.
۶. عین‌القضاة، عبدالله بن محمد؛ تمهیدات، به اهتمام عقیف عسیران، اساطیر، تهران، ۱۳۹۲.
۷. محقق داماد، سید مصطفی؛ «سایه حقیقت»، روزنامه اطلاعات، سه شنبه ۱۸ مهر ۱۳۸۵، شماره ۲۳۷۴۸، تهران، ۱۳۸۵.
۸. محمدی، محمد کاظم و دشتی، محمد؛ المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، دفتر نشر امام علی، قم، ۱۳۶۹.
۹. نصیری، محمد، انسان کامل در عرفان اسلامی، نشریه فلسفه و کلام، شماره ۱، ۱۳۸۴، صص ۶۷-۹۲.
۱۰. نیکلسون، رینولد الین؛ تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۹۲.